

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: س. رها  
۰۱ فبروری ۲۰۱۴

## ساتر الیزم دموکراتیک

۳

**نکته سوم:** با چه طبقاتی متحد شویم و چه طبقاتی را سرکوب کنیم. این مسأله موضع گیری اساسی است. طبقه کارگر باید با دهقانان، خرده بورژوازی شهری، بورژوازی ملی میهن پرست متحد شود ولی مقدم بر همه دهقانان هستند. اما در مورد روشنفکران از جمله دانشمندان، مهندسين و تکنسین ها، استادان، معلمان، نویسندگان، هنرمندان، هنرپیشگان، زحمتکشان پزشکی و روزنامه نگاران، آن ها طبقه‌ای را تشکیل نداده بلکه یا به بورژوازی و یا به پرولتاریا متصل می‌شوند، آیا ما می‌باید از میان آن ها فقط با انقلابیون شان متحد گردیم؟ خیر. همانقدر که میهن پرست هستند با آن ها متحده شده و امکان می‌دهیم کارشان را خوب انجام بدهند. کارگران، دهقانان، عناصر خرده بورژوازی شهری، روشنفکران میهن پرست، سرمایه داران میهن پرست، و سایر دمکرات های میهن پرست بیش از ۹۵٪ جمعیت کشور را نمایندگی می‌کنند. تمام این افراد تحت دیکتاتوری دموکراسی توده‌ئی در مفهوم خلق جای گرفته اند و در درون خلق این دموکراسی است که اجراء می‌شود. از طریق دیکتاتوری دموکراسی خلقی مالکین ارضی، دهقانان غنی، ضد انقلابیون، عناصر فاسد و راست گرایانی که دشمن حزب کمونیست هستند سرکوب می‌گردند. طبقاتی که ضد انقلابیون، عناصر فاسد و راست گرایان دشمن با حزب کمونیست نمایندگی آن ها را می‌کنند عبارت اند از طبقات مالکان ارضی و بورژوازی ارتجاعی. این طبقات و این عناصر فاسد تقریباً ۴ یا ۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند. ما باید آن ها را وادار به تغییر دادن خودشان بنمائیم. آن ها موضوع دیکتاتوری دموکراسی خلق هستند.

در چه سمتی باید قرار بگیریم؟ در سمت توده های خلق که بیش از ۹۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند؟ یا در سمت مالکان ارضی، دهقانان غنی، ضد انقلابیون، عناصر فاسد و راست گرایان که فقط ۵ تا ۴ درصد آن را تشکیل می‌دهند؟ ما باید در سمت توده های خلق باشیم و به هیچ وجه در کنار دشمنان خلق قرار نگیریم. این مسأله موضعگیری اساسی برای هر مارکسیست-لنینیست است.

در داخل کشور وضع چنین است، در سطح بین المللی نیز اوضاع به همین منوال است. خلقهای کلیه کشورها، توده هائی که بیش از ۹۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند دیر یا زود خواستار انقلاب و پشتیبانی مارکسیزم-لنینیزم می‌شوند. آن ها نمی‌توانند از رویونیوم حمایت کنند و آن هائی که فعلاً از آن دفاع می‌کنند روزی خواهد رسید که آن را به دور بیندازند. بدون تردید آن ها کم کم بیدار شده با امپریالیزم و ارتجاع کلیه کشورها، با رویونیوم مقابله خواهند نمود یک

مارکسیست - لنینیست اصیل باید همیشه و قاطعانه در کنار توده های خلق که بیش از ۹۰٪ درصد جمعیت جهانی را تشکیل می دهند قرار بگیرد.

### نکته چهارم: شناخت جهان عینی

هنگام کسب شناخت از جهان عینی، انسان باید از یک روند کاملی عبور کند تا جهش از عالم ضرورت به عالم آزادی انجام پذیرد. مثلاً: در مورد چگونگی تحقق انقلاب دموکراتیک در چین برای حزب مان ۲۴ سال از زمان ایجاد آن در سال ۱۹۲۱، تا کنگره ۷ ام آن در سال ۱۹۴۵ ضروری بود تا به وحدت نظر کاملی برسد. در همین چین در سطح کل حزب جنبش اصلاحی به راه انداختیم که سه سال و نیم از بهار ۱۹۴۲ تا تابستان ۱۹۴۵ طول کشید. این یک جنبش اصلاحی موشکافانه ای بود که برای آن از مُتد دموکراسی استفاده نموده بودیم، یعنی هر کس دچار اشتباهی شده بود، مهم این بود که بر آن آگاهی یافته و آن را اصلاح کند و دیگران او را در این راه یاری می دادند. این را گفتند «درس آموزی از اشتباهات گذشته برای جلوگیری از رجعت آن ها و علاج بیماری برای نجات بیمار»، «حرکت از خواست وحدت و از راه تشخیص درست از نادرست به وسیله انتقاد یا مبارزه، رسیدن به وحدت جدید که بر اساس نوینی قرار گرفته است.» فرمول «وحدت - انتقاد - وحدت» محصول همان دوران است. این جنبش اصلاحی به رفقای تمامی حزب کمک کرد تا وحدت نظر را تحقق بخشند. انقلاب دموکراتیک را چگونه می بایست به پیش برد؟ چگونه می بایست مشی عمومی و اقدامات سیاسی مشخص حزب در زمینه های گوناگون را تعیین نمود؟ در این دوره و به خصوص پس از این جنبش بود که این مسائل توانستند به طور کامل حلای شوند.

در طول مرحله ای که ایجاد حزب و جنگ مقاومت ضد جاپانی را از هم جدا می کند لشکرکشی به شمال و جنگ انقلابی ارضی دهساله را می توان ذکر کرد. در جریان آن ما با دو پیروزی و دو شکست مواجه شدیم. لشکرکشی به شمال پیروزمند بود. ولی در سال ۱۹۲۷ انقلاب به شکست منتهی شد. ما موفقیت های بزرگی در جنگ انقلابی ارضی کسب نمودیم و تعداد افراد ارتش سرخ افزایش یافته تا ۳۰۰ هزار نفر رسید. ولی از آن به بعد دچار ادبار شدیم و در پایان راه پیمانی طولانی تعداد افرادمان به کم و بیش از ۲۰ هزار نفر سقوط کرده بود. هنگامی که به چین شمالی رسیدیم آن ها را کم و بیش تقویت نموده بودیم، لیکن هنوز به ۳۰ هزار نفر نرسیده بود حتی به یک دهم رقم اولیه نائل نشدیم. ولی از میان ارتش ۳۰۰ هزار نفره و ارتشی که کمتر از ۳۰ هزار نفر داشت کدامیک نیرومند تر بود؟ این همه ضربه خوردن و آزمایش ما را جنگ آور کرده بود، به ما تجربه آموخته بود و ما قادر شده بودیم مشی اشتباه آمیز را اصلاح و مشی درست را دوباره برقرار کنیم، پس این ارتش ۳۰ هزار نفره قوی تر از ارتش ۳۰۰ هزار نفره شده بود. در گزارشی که به این کنفرانس ارائه شده، گفته می شود که در طی چهار سال اخیر، مشی ما صحیح و جنبه عمده فعالیت مان مثبت می باشد و چنانچه در کار عملی مان به اشتباه دچار شده و آن را به بهای گزاف جبران نموده ایم، در عوض تجربه ها اندوخته و بنابراین قوی تر می باشیم و نه ضعیف تر، در واقع هم اوضاع این چنین بود. در تمام دوران انقلاب دموکراتیک ما مجبور شدیم از پیروزی به شکست برسیم و دو باره از این به آن و دوباره آن ها را با هم مقایسه کنیم. در آستانه و در جریان جنگ مقاومت ضد جاپانی من چند مسأله نوشتم از جمله «مسائل ستراتیژیک در جنگ انقلابی چین»، «دوباره جنگ طولانی»، «دوباره دموکراسی نوین»، «به مناسبت انتشار نشریه کمونیست» و برای کمیته مرکزی اسنادی در باره سیاست و تاکتیک به رشته تحریر در آوردم. همه این نوشته ها ترابندی از تجربه ای است که در جریان انقلاب اندوخته شده است. این مقالات و مدارک فقط در آن زمان بود که می توانست تدوین شود و نه زودتر زیرا قبل از عبور از این طوفان های عظیم و قبل از مقایسه دو پیروزی و دو شکست من تجربه کافی نداشتم و نمی توانستم به طور کامل قوانین انقلاب چین را بفهمم.

به طور کلی ما چینی‌ها هستیم که این جهان عینی یعنی چین را درک کرده‌ایم و نه رفقای که در کمینترن به مسائل مربوط به چین رسیدگی می‌کردند. اما رفقای کمینترن جامعه چین، ملت چین و انقلاب را درک نکرده یا به خوبی درک نکرده اند. خود ما نیز برای مدت‌های طولانی درک روشنی از جهان عینی چین نداشتیم، در این شرایط در باره رفقای خارجی چه بگوئیم؟

فقط در مرحله مقاومت در برابر جاپان بود که یک مشی عمومی و مجموعه کاملی از سیاست‌های مشخص و منطبق با اوضاع واقعی برای حزب تدوین نمودیم، فقط در آن زمان بود که موفق به شناخت قید ضرورت که انقلاب دموکراتیک چین بود شدیم و آزادی را کسب نمودیم تازه تا آن زمان به مدت بیست سال انقلاب کرده بودیم. تا آن موقع فعالیت انقلابی مان با کم سوئی و کوتاه بینی قابل ملاحظه‌ای آمیخته بود. چنانچه کسی ادعا کند که فلان یا بهمان رفیق هر عضو از کمیته مرکزی یا مثلاً خود من از همان ابتداء قوانین انقلاب چین را کاملاً فهمیده بودیم، این یک بلوف است، و مبدا حرف او را باور کنید زیرا هیچ واقعیت ندارد. در گذشته به خصوص در اوایل کار، با اشتیاق زیادی می‌خواستیم انقلاب کنیم، اما در مورد این که چگونه باید انقلاب کرد، انقلاب چه چیزی را باید تغییر بدهد، چه کاری در ابتداء و چه کاری به دنبال آن باید انجام شود، چه چیزی باید تا مرحله بعدی به تعویق بیفتد، ما تا مدت‌های زیادی افکار روشن در این باره یا لاقلاً افکاری به قدر کافی روشن نداشتیم.

علت این که این فصل از تاریخ را که نشان می‌دهد چگونه در مرحله انقلاب دموکراتیک، کمونیست‌های چین موفق شدند علی‌رغم مشکلات بسیاری به درک قوانین انقلاب چین نائل شوند یاد آوری می‌کنیم، به این منظور است که رفقاء را متوجه این امر بنمایم که: فهم قوانین، ساختمان سوسیالیستی باید از یک روند کامل عبور کند. ما باید از پراتیک حرکت کنیم، از عدم تجربه به تجربه گذار کنیم. از یک تجربه نسبتاً محدود به تجربه وسیع‌تر برسیم، با غلبه تدریجی بر کوتاه بینی خود از این قید ضرورت (جبر) هنوز ناشناخته یعنی ساختمان سوسیالیسم به کشف قوانین عینی که باعث شکستن پوسته ضرورت (جبر) و کسب آزادی (اختیار) می‌شود برسیم و به این ترتیب یک جهش در معلومات خود تا حصول آزادی انجام دهیم.

در مورد ساختمان سوسیالیسم نیز ما هنوز تجربه کافی نداریم. من با هیأت‌های نمایندگی احزاب برادر چند کشور در این باره صحبت کرده‌ام. به آن‌ها گفتم برای ساختن اقتصاد سوسیالیستی تجربه نداریم، در باره این مسأله با خبرنگار هائی از چند کشور‌های سرمایه‌داری نیز صحبت کرده‌ام. از جمله با یک آمریکائی بنام ادگار آسنو، او سالها بود که می‌خواست به چین بازگردد و در سال ۱۹۶۰ آرزویش را برآورده ساختیم. با او گفت و گوئی داشتم گفتم: همانطور که می‌دانید مجموعه‌ای از تجارب کسب کرده و مجموعه‌ای از سمت‌گیری‌ها، اقدامات سیاسی و اسلوب هائی در ارتباط با سیاست امور نظامی و مبارزه طبقاتی داریم ولی آن چه به ساختمان سوسیالیستی مربوط می‌شود تا کنون چنین اموری انجام نداده و هنوز تجربه‌ای نداریم.

به من خواهید گفت آیا این همان چیزی نیست که شما به مدت ۱۱ سال مشغول اجرای آن هستید؟ بله این همان کاری است که به مدت ۱۱ سال بدان مشغولیم ولی هنوز شناخت و تجارب کافی کسب نکرده‌ایم. به فرض این که کمی تجربه به دست آورده باشیم، هنوز هم مقدار قابلی نیست. ادگار اسنو، از من خواست در باره برنامه دراز مدت ساختمان سوسیالیسم برای او صحبت کنم. پاسخ دادم "نمی‌دانم" او گفت: "بسیار محتاط هستید". گفتم: مسأله این نیست، واقعیت این است که نمی‌دانیم، و ما واقعاً تجربه کافی نداریم. تاکنون ما حقیقتاً چنین برنامه دراز مدتی نداریم. ۱۹۶۰ همان سالی است که با موانع بسیاری برخورد کردیم. در سال ۱۹۶۱ در جریان گفت و گوئی با مونت گومری نیز همان نظریه فوق را طرح کردم. او به من گفت: "تا پنجاه سال دیگه فوق العاده می‌شوید". مقصودش این بود که پنجاه سال دیگر نیرومند شده و قادر خواهیم شد بالای دیگران "تجاوز" کنیم ولی قبل از ۵۰ سال این امر امکان‌ناپذیر است و این

نظریه را در مدت سفر خود به چین در سال ۱۹۶۰ ابراز داشت به او گفتیم: "ما مارکسیست - لنینیست هستیم، دولت ما یک دولت سوسیالیستی است نه یک دولت سرمایه داری، بنابراین ما نمی‌توانیم بالای دیگران تجاوز کنیم حال می‌خواهد صد سال دیگر باشد یا ده هزار سال دیگر. اما آن چه به ساختمان اقتصاد سوسیالیستی نیرومند مربوط می‌شود، برای کشور چین ۵۰ سال کافی نیست صد سال لازم است، شاید هم بیشتر. در کشور شما، رشد سرمایه داری چند سال ادامه داشت، اگر قرن ۱۶ ام را به حساب نیاوریم زیرا هنوز قرون وسطا بود، از قرن هفدهم تا به امروز خودش بیش از ۳۶۰ سال می‌شود، من فکر می‌کنم برای این که کشورمان یک اقتصاد سوسیالیستی نیرومندی ساخته شود بیش از ۱۰۰ سال احتیاج باشد." قرن هفدهم چه دورانی بود؟ در چین مصادف بود با پایان سلسله مینگ و آغاز سلسله تسینگ، یعنی زمان حیات تسائو سی توئه کین نویسنده «رؤیای قصر سرخ» مصادف است. عصری بود که قهرمانان زمان نظیر کیابائو یو را به وجود آورد که از سیستم فئودالی ناراضی بودند. در همان زمان امپراتوری کی یین یونگ، به شکل جنینی در چین مناسبات تولیدی سرمایه داری موجود بود ولی هنوز یک جامعه فئودالی به شمار می‌رفت. این ها زمینه اجتماعی مجموعه اشخاصی بود که در باغ وهم بزرگ، رفت و آمد می نمودند. قبل از این دوران قرن هفدهم، سرمایه داری در برخی از کشورهای اروپائی توسعه می یافت و بیش از سه صد سال لازم بود برای این که نیروهای تولیدی سرمایه داری به وضع کنونی شان برسند. از آن جایی که سوسیالیزم از بسیاری جهات برتر از سرمایه داری است رشد اقتصادی کشورمان بسیار سریع تر از اقتصاد کشورهای سرمایه داری تکامل پیدا خواهد کرد. لیکن از آن جا که چین دارای جمعیت زیاد، زیر بنای ضعیف و اقتصاد عقب مانده می باشد به نظر من برایش غیر ممکن است که بتواند به نحو چشم گیری نیروهای تولیدی خود را تا حد رسیدن به پیش رفته ترین کشورهای سرمایه داری و جلو زدن از آن ها، در مدتی کمتر از ۱۰۰ سال دیگر، تکامل دهد. شاید هم قادر شویم در چند ده مثلاً در ۵۰ سال، آنطور که بعضی ها معتقدند به این درجه برسیم. اگر چنین باشد، زمین و آسمان را شکر گزار خواهیم بود، تحسین آمیز خواهد بود! ولی رفقاه به شما توصیه می‌کنم مشکلات بیشتری پیش بینی کرده و بنابراین مهلت طولانی تری در نظر بگیرید برای این که یک اقتصاد سرمایه داری نیرومند ساخته شود، سه قرن و چند دهه ضروری بود. آیا جای حرفی باقی می ماند چنان چه در کشورمان یک اقتصاد سوسیالیستی نیرومند در مدت ۵۰ یا صد سال می‌ساختیم؟ از امروز به بعد ۵۰ یا ۱۰۰ سال که در پیش است عصر تغییرات ریشه ئی نظام های اجتماعی در سرتاسر جهان خواهد بود، عصر دگرگونی های شگفت انگیز، عصری که با هیچ دوران دیگری در تاریخ قابل قیاس نمی باشد. ما که در چنین عصری زندگی می‌کنیم باید آماده دست زدن به مبارزات عظیمی باشیم که از بسیاری لحاظ با اشکال مبارزاتی گذشته متفاوت خواهد بود. برای اجرای این برنامه باید به بهترین نحو ممکن حقیقت جهانشمول مارکسیزم-لنینیزم را با واقعیات مشخص ساختمان سوسیالیستی چین و با واقعیت های مشخص انقلاب جهانی چه در زمان حال و چه در آینده، پیوند داده و به وسیله پراتیک، کم کم به درک قوانین عینی مبارزه نائل شویم. ما باید آمادگی لازم برای تحمل شکست ها و عقب نشینی های بسیاری که ناشی از کوتاه بینی ماست باشیم تا تجربه کسب کرده و پیروزی نهائی را به کف آوریم. با چنین افق دیدی، در نظر گرفتن زمان طولانی تر مزایای بسیاری دارد. به عکس در نظر داشتن زمان خیلی کوتاه زیان بار می باشد. هنوز هم در کوشش هایی که برای ساختمان سوسیالیزم انجام می دهیم کوتاه بینی قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. از نظر ما، اقتصاد سیاسی هنوز هم بر سر نکات بسیاری، حکومت ضرورت است و ناشناخته باقی مانده است. مثلاً؛ مرا به عنوان نمونه در نظر بگیرید: مسائل بسیاری در باره وظایف ساختمان اقتصادی موجود است که هنوز هضم نکرده ام. در باره صنعت و بازرگانی چیز زیادی نمی دانم. در مورد کشاورزی قدری وارد هستم. ولی این شناخت کاملاً نسبی و به علاوه محدود است. برای کسب شناخت گسترده تر در باره کشاورزی لازم است نسبت به علوم گیاه شناسی دانش کشت شناسی، شیمی کشاورزی، مکانیزاسیون زراعی و غیره آشنائی پیدا کنیم. هم چنین رشته های مختلف کشاورزی:

غلات، پنبه، دانه های روغنی، کتان، پرورش نوغان، چای، گیاهان قندی، کشت های شالیزاری، توتون، کشت های میوه، گیاهان طبی، محصولات متنوع و غیره..... به علاوه دام داری و جنگل بانی هم هست. من طرفدار پدولوژی و.د. ویلیا مز روسی هستم. ویلیامز در تحقیقاتی که روی خاک های مختلف انجام داده ترکیب کشاورزی به مفهوم اخص کلمه با جنگل بانی و دام داری را توجیه می نمود. من معتقدم که ما باید این ترکیب سه گانه را عملی سازیم، در غیر این صورت کشاورزی صدمه خواهد دید. رفقاء، من به شما نصیحت می کنم هر وقت پس از کارتان فرصتی پیدا کردید آن ها را به طرز جدی مطالعه کنید. من هم علاقه مندم در باره این ها کمی مطالعه کنم. فعلاً معلومات من در این زمینه ها بسیار محدود است، من بیشتر، به بررسی مسائل مربوط به نظام اجتماعی و مناسبات تولید پرداخته ام. درباره نیروهای مولده اطلاعات خیلی کمی دارم. آگاهی مجموع حزب نسبت به ساختمان سوسیالیزم بسیار ناکافی است، در تمام دورانی که در پیش است ما باید تجربه اندوخته با جدیت به مطالعه پرداخته و تدریجاً در پراتیک شناخت مان را در باره ساختمان سوسیالیستی تعمیق و قوانین آن را کشف نمائیم. باید تلاش زیادی انجام داد و به طرز جدی به تحقیق و پژوهش در این زمینه دست زد. باید برای مدتی به میان پایه (توده) رفت، در میان بریگادها و یا اکیپ های تولیدی - کارخانه ها و یا فروشگاه ها. انجام تحقیق و پژوهش کردن شیوه ای است که در قدیم نسبتاً خوب به پیش می بردیم ولی زمانی که به شهرها وارد شدیم دیگر آن را با جدیت دنبال ننمودیم.

در سال ۱۹۶۱ مجدداً این سبک کار را پیش کشیدیم و اوضاع کم و بیش تغییر نمود، اما در برخی مناطق به دیارتمان ها و مؤسسات هنوز هم در میان کادر های مسؤول، به خصوص در میان کادر های رهبری در سطح بالا، تعمیم پیدا نکرده است. دبیرانی از کمیته های استان هستند که هنوز به میان پایه نرفته اند. اگر دبیران کمیته های استان به میان توده نروند چگونه می توانند چنین انتظاری را از دبیران کمیته های ایالت و شهرستان داشته باشند؟ این وضع درست نیست و باید تغییر کند.

از تأسیس جمهوری خلق چین تا به امروز ۱۲ سال می گذرد. این مدت را می توانیم به ۲ بخش تقسیم کنیم، یکی ۸ ساله و دیگری ۴ ساله.

دوره اول از سال ۱۹۵۰ تا پایان ۱۹۵۷ و دوره دوم از ۱۹۵۸ تا به امروز، این کنفرانس از تجربه ای که در کار گذشته ما کسب شده و عمدتاً در عرض ۴ سال گذشته به تراز بندی خلاصه ای پرداخته است. این جمع بندی در گزارشی که به این کنفرانس ارائه شد، منعکس می باشد. در زمینه های مختلف سیاست های مختلفی تدوین نموده، در حال تدوین هستیم و یا تدوین خواهیم کرد. تا کنون ۶۰ نکته در باره کمون های کشاورزی، ۷۰ نکته در باره مؤسسات صنعتی، ۴۰ نکته در باره آموزش عالی و ۱۴ نکته در باره آزمون های علمی تدوین شده است. کلیه این طرح ها- برای آئین نامه- یا اجراء و یا به طور آزمایش پیاده می شوند. بعداً در آن ها تجدید نظر خواهد شد و شاید هم در بعضی از آن ها به نحو قابل ملاحظه ای تغییراتی داده شوند. آن چه در حال تدوین است در باره کار بازرگانی مقرراتی را شامل می شود. آن چه برای تدوین باقی مانده مقرراتی در باره آموزش متوسطه و ابتدائی را در برمی گیرد. علاوه بر این باید مقرراتی نیز در باره طرز کار ارگانیزم های حزبی و دولت و سازمان های توده ئی تدوین شود. خلاصه در این ۷ بخش از فعالیت صنعت، کشاورزی، تجارت، فرهنگ، آموزش، ارتش، دولت و حزب. ما باید با وجدان از تجربه کسب شده تراز بندی کنیم و مجموعه کاملی از جهت گیری ها به اقدامات سیاست و اسالیب را فرموله نمائیم تا آن که فعالیت مان در این زمینه ها در مسیر درستی پیشرفت کند.

حرف داشتن یک مشی عمومی کافی نیست. لازم است علاوه بر آن و در پرتو این شمای عمومی مجموعه کاملی از جهت گیری ها، اقدامات سیاسی و مئدهای مشخص و متناسب با شرایط ویژه بخش های مختلف: صنعت، کشاورزی، تجارت، فرهنگ، آموزش حزب تدوین گردد. فقط در این صورت است که می توانیم توده ها و کادرها را متقاعد سازیم

و با استفاده از این مصالح آموزشی آن‌ها را پرورش بدهیم تا بتوانند به وحدت نظر و وحدت عمل برسند. و تنها در چنین صورت است که می‌توان آرمان انقلاب و ساختمان سوسیالیسم را به پیروزی رهنمون ساخت. بدون چنین وحدتی تحقق این امر غیرممکن است. این مسأله است که در زمان مقاومت ضد جاپانی به خوبی درک می‌کردیم. در آن دوران با داشتن چنین روحیه‌ای فعالیت می‌نمودیم. به همین سبب در میان کادرها و توده‌ها، در باره مجموعه‌ای از سمت‌گیری‌ها اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص مربوط به دوران انقلاب دموکراتیک، وحدت نظر موجود بود و همین باعث کسب پیروزی در انقلاب دموکراتیک این مرحله شد. این را همه می‌دانند. در ۸ سال اول مرحله انقلاب و ساختمان سوسیالیستی وظایف انقلابی مان عبارت بودند از: در روستاها، به پایان رساندن فرم نظام ارضی فئودالی و سپس تحقق بخشیدن به تعاون روستائی، در شهرها، اجرای تحول سوسیالیستی صنعت و بازرگانی سرمایه‌داری. در آن موقع وظیفه ما در زمینه ساختمان اقتصادی عبارت بود از بهبود وضع اقتصادی و اجراء نمودن اولین برنامه پنج‌ساله. چه در امر انقلاب و چه در امر ساختمان ما دارای یک مشی عمومی بودیم که با شرایط عینی منطبق بود و دیگران را کاملاً متقاعد می‌ساخت. هم چنین مجموعه کاملی از سمت‌گیری‌ها، اقدامات سیاسی و اسالیبی که منطبق با این مشی باشد دارا بودیم. به این جهت توانستیم کادرها و توده‌ها را پرورش داده، نظریات آن‌ها را متحد کنیم و کارها نسبتاً خوب پیشرفت داشتند. این را نیز همگی می‌دانند اما یک مسأله بود: به علت بی‌تجربگی مان در زمینه ساختمان اقتصادی، ما از اتحاد شوروی کپی برداری می‌نمودیم و به ندرت دست به خلاقیت می‌زدیم. در آن زمان چنین وضعی لازم بود، ولی در عین حال یک نقطه ضعف به شمار می‌رفت - فقدان روحیه خلاق، عدم قابلیت برای مستقل و به شکل اتونوم کار کردن، طبیعی است که این وضع نمی‌بایست به عنوان ستراتیژی دراز مدت تلقی شود. از سال ۱۹۵۸ سیاست تکیه کردن بر روی کوشش‌های خود به طور عمده و کمک از خارج گرفتن به عنوان مکمل را پذیرا شدیم در سال ۱۹۵۸ در دومین اجلاس هشتمین کنگره حزب ما مشی زیر را پذیرفتیم. «با تمام نیرو تلاش کنیم و پیوسته به پیش برویم تا سوسیالیسم را بر طبق اصل کمیت، سرعت، کیفیت و صرفه جوئی بنا نهیم». کمون‌های توده‌نی در همان سال تأسیس شد و شعار «جهش بزرگ به پیش» مطرح گردید. تا مدتی پس از اعلان مشی عمومی برای ساختمان سوسیالیسم ما نه فرصت و نه امکان آن را داشتیم که مجموعه کاملی از سمت‌گیری‌ها، اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص و منطبق با اوضاع فرموله کنیم زیرا هنوز تجربه کافی نبود. در چنین شرایطی کادرها و توده‌ها از مجموعه کاملی از مصالح آموزشی برخوردار نبودند و آن‌ها نمی‌توانستند از یک پرورش سیستماتیک در باره اقدامات سیاسی که باید به کار ببندند استفاده نمایند. بنابراین رسیدن به وحدت نظر و وحدت عمل حقیقی برای شان غیر ممکن بود. آن‌ها فقط پس از گذشت و پس از کسب تجارب مثبت و منفی، اکنون وضع خوب است زیرا این مصالح را در اختیار داریم، یا در حال ساختن آن‌ها هستیم. به این ترتیب می‌توانیم با فراست بیشتری انقلاب و ساختمان سوسیالیستی را ادامه دهیم، برای این که مجموعه کاملی از سمت‌گیری‌ها اقدامات سیاسی و اسالیب مشخص در انطباق با مشی عمومی فرموله کنیم. باید اسلوب حرکت از توده‌ها، به طور سیستماتیک و عمیق آن و تحقیق کردن و به تحلیل تاریخی از تجارب خوب و بد کارمان پرداختن را برگزینیم. فقط در آن زمان است که می‌توانیم قوانین اشیای عینی را کشف کنیم - قوانینی که ذاتی وجود آن‌ها هستند و زائیده تخیل بشر نمی‌باشند، و فقط در آن صورت قادر خواهیم بود مقرراتی که با شرایط منطبق باشند را تدوین نماییم. این یک مسأله بسیار مهم است و من، شما رفقاء را به دقت نظر در باره آن دعوت می‌کنم.

از میان هفت بخش ذیل، صنعت، کشاورزی، بازرگانی، فرهنگ و آموزش، ارتش، دولت و حزب، این حزب است که باید رهبری خود را بر دیگران اعمال کند. به طور کلی، حزب ما فوق‌العاده است، حزب ما اساساً از کارگران و دهقانان فقیر تشکیل شده است. اکثریت عظیم کادرهای مان خوب اند و همگی با پشتکار کار می‌کنند. لیکن باید اعتراف کرد که هنوز هم مسائلی در حزب مان باقی است، نباید تصور نمود که همه چیز حزب کامل و بی‌نقص است. در حال

حاضر ۱۷ میلیون عضو دارد که تقریباً ۸۰ درصد آنان در سال های ۵۰ پس از تأسیس جمهوری خلق چین به آن پیوسته اند، آن هائی که قبل از تأسیس جمهوری خلق عضو حزب شده بودند فقط ۲۵% اند، از همین ۲۰% نیز آن هائی که قبل از ۱۹۳۰ - در جریان سال های ۲۰- عضو حزب شدند، طبق آمارگیری چند سال پیش کمی بیش از ۸۰۰ نفر بودند. در میان اعضای قدیمی حزب مثل اعضای جدید حزب، به خصوص در میان اعضای جدید - عناصری یافت می شوند که از نظر اخلاقی و سبک کارناباب هستند. آن ها فردگرا، بروکرات، ذهنی گرا و حتی عناصر منحط هستند. برخی قبای کمونیست را به تن می کنند هر چند نماینده طبقه کارگر نبودند بلکه بیشتر نماینده بورژوازی بودند. درون حزب، همه چیز خالص نیست، باید متوجه این مسائل باشیم. وگر نه دچار وارفتگی می شویم.

این چهارمین نکته من بود. می خواستم به شما بگویم که شناخت ما از جهان عینی باید از یک روند کامل عبور کند. در ابتداء میزان شناخت ما صفر و یا ناقص است. ولی در جریان پراتیک مکرر و پس از کسب موفقیت ها و پیروزی ها در کار عملی، هم چنین پس از برخورد با دشواری ها و وقایع ناخوشایند و بالاخره پس از مقایسه موفقیت ها و ناکامی ها می توانیم تدریجاً به یک شناخت کامل یا نسبتاً کاملی نائل آئیم. در چنین موقعیتی ما دارای ابتکار و آزادی بیشتری بوده و با هوش تر می شویم. آزادی از شناخت نسبت به ضرورت و تغییر جهان عینی می گذرد تنها بر مبنای شناخت از ضروریات است که انسان قادر است آزادی عمل خود را تضمین کند. این است قانون دیالکتیکی آزادی و ضرورت. یعنی قانون حاکم بر موجود عینی. تا زمانی که آن را نمی شناسیم اعمال ما آگاهانه نیست، بلکه آغشته به کوتاه بینی است. در این مرحله ما نادان هستیم. آیا ما مدت های زیادی در سال های اخیر مرتکب اشتباه نشده ایم؟

ادامه دارد....